

سیر تحول دیدگاههای خاورشناسان در مورد مصادر قرآن

محمدکاظم شاکر،^{۱*} محمد سعید فیاض^۲

^۱ دانشیار دانشگاه قم، آستادیار دانشگاه پیام نور میبد

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۳/۱۸ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۱۱/۲۵)

چکیده

در دو سده‌ی اخیر، اسلام و قرآن از موضوعاتی است که به صورت آکادمیک، در کانون توجه خاورشناسان بوده است. از ویژگی‌های این دوره از خاورشناسی، لزوم ارائه‌ی نظریات در قالب روش‌های علمی معتبر و آمادگی برای پذیرش نقد علمی از سوی نظریه‌های رقیب است. از این رو، قرآن‌پژوهی خاورشناسان، با تحوّل چشم‌گیر نسبت به گذشته همراه بوده است. یکی از محورهایی که قرآن‌پژوهان غربی درباره‌ی آن آثاری را پدید آورده‌اند، میزان اصالت قرآن نسبت به متون مذهبی گذشته است. پیش‌فرض بسیاری از خاورشناسان این است که قرآن اثری بشری است که پیامبر اسلام برای پدید آوردنش از آموزه‌ها و گزارش‌های تاریخی پیش از خود نیز بهره برده است. با این حال، همه‌ی خاورشناسان، در این باره یکسان نمی‌اندیشند. این مقاله چند هدف را دنبال می‌کند: یکی آن که خوانندگان را با آثار خاورشناسان و سیر تاریخی آنها آشنا سازد؛ دوم این که، تحول دیدگاههای خاورشناسان و اختلاف‌نظر میان خودشان را واگوید؛ و سوم آن که، به تجزیه و تحلیل دیدگاههای ارائه شده بپردازد.

کلیدواژه‌ها قرآن‌پژوهی خاورشناسان، مصادر قرآن، منابع قرآن، وحی، و حیانی بودن قرآن، اصالت قرآن.

طرح مسئله

در سده‌های اخیر، قرآن‌پژوهان غربی، بحثی را با عنوان "منابع و مصادر قرآن" مطرح کرده‌اند. بر اساس شواهد موجود، توجه جدی به این جنبه از مطالعات قرآنی در غرب، به اوایل قرن نوزده برمی‌گردد. برخی خاورشناسان، چنین القا می‌کنند که پیامبر اکرم (ص) بخش قابل توجهی از قرآن را از منابع مختلف، مانند تورات، تلمود و انجیل،

فرهنگ و آداب مردم مکه، آئین صابئان و اشعار جاهلی اخذ کرده است و یا برآنند که آن حضرت با تأثیرپذیری از شرایط اجتماعی، فرهنگی و مذهبی عصرش، خود پدیدآورنده‌ی متن قرآن بوده است (نک: صغیر، ۳۳-۳۴). خاورشناسان با تمسک به ادله‌ای همچون سفرهای پیامبر اکرم به شام یا ملاقات ایشان با چهره‌های نصرانی مانند ورقه‌بن نوفل و بحیرای راهب و مصاحبت با برخی از عالمان یهود در مدینه، آن حضرت را متأثر از اهل کتاب، و قرآن را برگرفته از مصادر دینی و فرهنگی جامعه‌ی عربستان و محیط‌های پیرامونی‌اش، به ویژه در برخورد با کاروانهای تجاری سرزمینهای دیگر که با خود مفاهیم و آموزه‌هایی را به همراه می‌آوردند، دانسته‌اند (نک: الحداد، ۱۰۵۹-۱۰۶۰؛ رضوان، ۱۰۰/۱؛ سالم الحاج، ۲۹/۱-۳۶۰) به طور مثال، بروکلیمان و تورآندرائه، اسلوب قرآنی را از مبشران مسیحی جنوب عربستان و رژی بلاشر، اصل قرآن را از لغت سریانی متأثر می‌دانند (نک: صغیر، ۳۳، ۳۴). برخی دیگر از آنان، پیامبر را از حنفاء تأثیرپذیر دانسته (نولدکه، ۱۷؛ مقدادی، ۲۸۳) و برخی از ایشان، قرآن را به مفاهیم و عناصر و آموزه‌های یهودی ارجاع داده‌اند. همچنین برخی خاورشناسان مسیحی، قرآن را مقتبس از منابع مسیحی دانسته‌اند.

پرسش‌هایی که این مقاله درصدد یافتن پاسخ آنهاست، به این قرار است: پیش‌فرض‌های خاورپژوهان در بررسی این موضوع چه بوده و چه تفاوتی با پیش‌فرض‌های مسلمانان دارد؟ این بحث در میان خود خاورپژوهان چه تطوری داشته است؟

پیشینه‌ی بحث مصادر قرآن در عصر نزول

زیبایی بیان و جلوه‌های با شکوه ادبی قرآن، عرب عصر نزول را که خود سرآمد در ادب بود، در نهان خود به این اندیشه رساند که این سخن، فوق طاققت بشری است. بسیاری از مشرکان، با شنیدن قرآن، طاقت از کف داده و اسلام آوردند. در مقابل، برخی نیز راه عناد و لجاجت در پیش گرفتند و در این راه با انتساب اوصافی چون ساحر، مسحور، مجنون، شاعر، کاهن و کذاب به پیامبر اکرم (ص)، سعی در تخریب حقانیت او و اصالت قرآن داشتند.

ساحر و سحر، از شایع‌ترین تعبیر در برخورد مشرکان با قرآن و پیامبر است. قرآن کریم، نسبت سحر و ساحر را در مورد قرآن (انعام/۷؛ هود/۷؛ انبیاء/۳؛ صافات/۱۵؛ احقاف/۷؛ مدثر/۲۴) و پیامبر (یونس/۲؛ ص/۴؛ ذاریات/۵۲) به ترتیب در ۶ و ۳ موضع گزارش کرده است. مراد از مسحوریت، تحت تأثیر سحر دیگران واقع شدن است. در قرآن ۲ بار از این نسبت مشرکان، در مواجهه با پیامبر اکرم (ص) یاد شده است.

(اسراء/۴۷؛ فرقان/۸) کهانت، به معنای اتصال انسان به جنّ است تا خبرگذشتگان و آیندگان را کسب کند (راغب اصفهانی، ۴۴۲). در عصر نزول قرآن، عقیده‌ی بسیاری این بود که کاهن، با فردی از جنّیان سر و کار دارد و آن جنّ با استراق سمع از اخبار غیبی آگاه می‌شود. کاهنان، زبان خاصی داشتند که سجع از ویژگی‌های آن بود. همچنین سخنان آنها ابهام آلود بود؛ به طوری که تأویل‌های گوناگونی را بر می‌تافت (نک: طاش کبری زاده، ۷۵۳-۷۵۴؛ شاکر، ۴۴-۴۵). خداوند در قرآن کریم در دو موضع تأکید می‌کند که قرآن از سنخ کهانت نیست (نک: حاقه/۴۲؛ طور/۲۹). در شماری از آیات قرآن، از تکذیب دشمنان نسبت به آیات و معجزات الهی و پیامبران سخن به میان آمده است. یک بار نیز از صفت «کذاب» به عنوان وصفی که مشرکان در مورد پیامبر (ص) به کار برده‌اند، یاد شده است (ص/۴). برخی مشرکان، قرآن را «أضغاث احلام» - خوابهای آشفته - و پیامبر را «شاعر» نامیده‌اند. خداوند ضمن ردّ آن، قرآن کریم را سخنی که فرشته‌ی وحی آن را منتقل می‌سازد، دانسته است (نک: انبیاء/۵). "قول بشر"، تعبیر دیگری است که مشرکان به قرآن نسبت می‌دادند. در سوره‌ی مدثر، از قول یکی از مشرکان نقل شده که گفته است: «إن هذا الاّ قول البشر.» (مدثر/۲۵) گاهی هم مشرکان، انگشت اتهام را به سوی افراد و گروه خاصی نشانه می‌رفتند. قرآن کریم در دو موضع این ادعاها را مطرح کرده است (نک: ۱۰۳؛ فرقان/۵-۴).

تعبیر گوناگون مخالفان اسلام در مورد پیامبر اکرم (ص) و قرآن کریم، خود نشان از نوعی تشویش، پراکنده‌گویی و سردرگمی، در مقابله با قرآن دارد؛ حالتی که خداوند به «امرمریج» تعبیر آورده است: (ق/۵) مریج به معنای مختلط و مضطرب است و به این دلیل آنها را چنین توصیف کرده که آنها گاهی پیامبر را مجنون، گاه شاعر و زمانی ساحر نامیدند (نک: طبرسی، ۲۱۲/۹؛ ۳۶۹/۱۲).

قرآن پژوهی خاورشناسان و مصادر قرآن

خاورشناسی، به عنوان مکتبی فکری و سیاسی برای شناخت شرق، به ویژه جهان اسلام، با جنگ‌های صلیبی پدیدار شد. اولین تلاش‌های علمی در این زمینه توسط پیتر ارجمند -Peter the Venerable- (۱۰۹۴-۱۱۹۵) رئیس راهبان فرقه‌ی کلونی با ترجمه‌ی قرآن به زبان لاتینی و با اهداف تبشیری در سده‌ی دوازدهم در فرانسه آغاز شد. نتایج کوشش‌های وی که به «مجموعه کلونیایی» نامور گشت، ایجاد کانونی در غرب برای پژوهش‌های اسلامی بود (آینه پژوهش، ۲۰/۵۴).

با ورود اروپا به دوران اصلاحات و تغییرات عمیق دینی، سیاسی و روشنفکری، در اواخر سده‌ی شانزدهم، پژوهش‌های نوینی درباره‌ی اسلام، به ویژه زندگی پیامبر اکرم (ص) آغاز شد. نتیجه‌ی این رویکرد پژوهشی و فضای حاکم بر عصر روشنگری، این شد که در قرن هجدهم، برخی محققان مسیحی، حضرت محمد (ص) را مبلغ دینی می‌دانستند که طبیعی‌تر و عقلانی‌تر از مسیحیت بود. آن حضرت به استدلال بعضی، فرستاده‌ی الهی برای کمک به مسیحیت، در پرهیز از اشتباهاتش بود (پیشین، ص ۲۱-۲۲).

نکته‌ی قابل توجه در این میان آن است که بیشتر خاورشناسانی که درباره‌ی قرآن سخن گفته‌اند، به تأثیرپذیری اسلام و قرآن از تورات و انجیل اشاره داشته و یا به آن معتقد بوده‌اند تا جایی که ماکسیم رودنسون -Maxim Rodinson- (۲۰۰۴-۱۹۱۵)، خاورشناس روسی‌تبار فرانسوی، می‌گوید: "مسأله‌ی عدم اصالت اسلام و تکیه‌ی آن بر سایر ادیان، موضوعی مشترک میان تمامی خاورشناسان است." (الشرق‌اوی، ۸۵).

سیر نگارش‌ها در غرب در مورد مصادر قرآن

بحث درباره‌ی مصادر قرآن کریم، در قرن نوزدهم، بیش‌تر مورد توجه مطالعات اسلامی در غرب قرار گرفت. این توجه، همزمان با ظهور رویکرد نقد تاریخی به متون مذهبی بود. در این دیدگاه، پدیده‌هایی مانند پیدایش یک آیین جدید، تفسیری تاریخی می‌شد و پیدایش آن، با توجه به ظرف زمانی و حوادث پیش از آن، مورد تحلیل قرار می‌گرفت. مطالعه درباره‌ی منابع قرآن در غرب، به طور عمده بر دو پیش فرض بنا شده است: غیر وحیانی بودن قرآن و اقتباس قرآن از منابع قبل از خود؛ به ویژه عهدین؛ به دلیل تشابهات موجود مابین متن قرآن و آن منابع. یکی از خاورپژوهان تاریخ‌گرا که به بحث منابع قرآن علاقه نشان داده و نظریات او همواره دستمایه دیگر خاورشناسان این حوزه قرار گرفته، آبراهام گایگر -Abraham Geiger- است. او در نوشته‌ی مشهور خود، "محمد از متون یهودی چه چیز برگرفته است؟"، اولین بار، ایده‌ی اقتباس قرآن از منابع یهودی را مطرح کرد. نوشته گایگر اولین بار در سال ۱۸۹۶م با عنوان "یهود و اسلام" به‌انگلیسی ترجمه و در هند چاپ شد. گایگر در این کتاب، به زعم خود، در آیات قرآنی، بازتاب معارف و تعالیم یهودیت را می‌دید و در پی آن بود تا نشان دهد محتوای معارف و احکام قرآنی تحت تأثیر آنها بوده است. او می‌گوید: "سنتها و تاریخ یهودی بر زبان مردم جاری بود و به اندازه‌ی کافی برای نبوغ شعری پیامبر جذاب می‌نمود و ما شکی نداریم که او ابزار لازم برای اقتباس از یهودیت را داشته است." (Judaism and Islam, p17)

کتاب گایگر، در تمامی نوشته‌های بعد از خود در مورد تشابه میان اسلام و یهودیت و یا اسلام و مسیحیت اثرگذار بود. نولدکه، از این کتاب تمجید کرده و نکات گایگر در مورد منبع اسلام و رابطه‌اش با داستانهای یهودی را ملاحظه‌های هوشمندانه و زیرکانه، توصیف کرده است (نک: نولدکه، ۷). با این حال، از آنجا که دیدگاههای گایگر همراه با نوعی اغراق بود، بعدها نقدهایی را از سوی برخی پژوهشگران غربی متوجه خود کرد. نورمن استیلمن (Norman A. Stillman)، محقق انگلیسی، درباره‌ی دیدگاههای گایگر در کتابش چنین می‌گوید: "کتاب گایگر در زمان خودش تأثیر عمیقی بر جای گذاشت؛ گرچه اثر وی، تمایل به ارائه تصویری اغراق آمیز از وجود عناصر یهودی در قرآن داشت." (Journal of Semitic Studies, 2/231) این در حالی است که در همین ایام، ویلیام میور -W. Muir- (۱۹۰۵-۱۸۱۹) دین اسلام را اقتباس از مسیحیت می‌داند؛ به اندازه‌ای که به ادعای او، اسلام با گونه‌ای از مسیحیت یا مقدمه‌ای از آن، اشتباه گرفته می‌شود (آینه پژوهش، ۲۳/۵۴-۲۴).

تئودور نولدکه -Theodor Noldeke- (۱۸۳۶-۱۹۳۰)، زبان‌شناس آلمانی، که عنوان پدر خاورشناسی به او داده شده، در بخش دوم «تاریخ قرآن» با موضوع «نبوت محمد و وحی»، به مصادر تعلیم پیامبر (ص) می‌پردازد. نولدکه پس از اشاره به سابقه‌های تاریخی، از پیدایش نبوت می‌گوید: "پیامبر روح خود را از تفکری دینی انباشته می‌کند و این تفکر بر او سیطره پیدا می‌کند و چنین به او می‌نمایند که او با نیرویی الهی مأمور شده است تا آن فکر دینی را برای مردم تبلیغ کند و آن را حقیقتی از جانب خدا معرفی کند." (نولدکه، ۳) نولدکه، در معرفی مأخذ و منبع تعلیم قرآن، می‌گوید: "مصدر اصلی وحیی که بر پیامبر نازل شد، بر حسب اعتقاد قرون وسطی و بسیاری از معاصران ما، بدون هیچ شکی، نوشته‌های یهودی بوده و تعلیم محمد (ص) در قدیمی‌ترین سوره‌ها نیز به طور آشکاری به مصادر اصلی اشاره دارد؛ لذا لزومی برای تحلیل و کشف این مطلب نیست که بیش تر داستان‌های پیامبران در قرآن، بلکه بیشتر تعلیم و احکام آن، ریشه‌های یهودی دارد. اما تأثیر انجیل بر قرآن، بسیار کمتر از این است." (همو، ۷) نولدکه، در ادامه به ذکر شواهدی بر ادعای خود می‌پردازد. برای مثال، او تهلیل (لاله الاله) را برگرفته از عبارتی یهودی در کتاب سموئیل دوم (۱۸/۲۲، ۳۲) می‌داند. وی برخی تعلیم مسیحی موجود در قرآن را نیز اصالتاً یهودی می‌داند و البته برخی از موارد موجود در قرآن، مثل تهجد، برخی از اشکال نماز و یا توصیف قرآن به فرقان را دارای

ریشه‌ای مسیحی می‌داند (همو، ۸). تاریخ قرآن نولدکه، بعدها به دلیل خطاهای فراوان موجود در آن، که خود نولدکه از آن‌ها با عنوان خراب کاری‌های کودکانه‌ای که آثار آن را نمی‌توان از بین برد، یاد می‌کند، توسط فردریش شوالی -Friedrich Schwally- و پس از مرگ شوالی توسط آگوست فیشر -August Fischer-، گوتهلر برگستراسر -Gotthelf Bergstraser- و اتو پریترل -Otto Pretzl- مورد بازنگری قرار گرفت (نک: مقدمه تاریخ القرآن، XI). عبدالرحمن بدوی، پژوهشگر مصری، که نوشته‌هایی در نقد استشراق دارد، در این مورد می‌گوید: "با این همه در مورد نولدکه، کم و بیش، با احتیاط رفتار می‌کنیم؛ چه، وی با نپذیرفتن چاپ مجدد کتابش، تاریخ قرآن، و سپردن این مهم به شوالی، به گونه‌ای از آنچه نوشته، خشنود نبوده است." (بدوی، ۱۵) در همین ایام مستشرق آلمانی تبار به نام هارتویس هرشفلد -Hartwig Hirschfeld- در ۱۸۷۸ کتابی به نام "عناصر یهودی در قرآن" منتشر کرد. اثر بعدی در این موضوع، متعلق به خاورشناسی اتریشی، به نام آلوئیس اشپرنگر -Aloys Sprenger- (۱۸۱۳-۱۸۹۳) است که سالهای متمادی در هند با منابع اسلامی در تماس بود و آثاری نیز چون تحقیق «گلستان سعدی» به زبان فارسی و «زندگی محمد» به انگلیسی، به نگارش درآورد. او پس از بازگشت به اروپا، سیره‌ای سه جلدی از زندگانی پیامبر، به زبان آلمانی، تحت عنوان «زندگی و تعالیم محمد» نوشت. حدود ۳۶ صفحه از مقدمه‌ی جلد سوم این سیره، به قرآن و ریشه‌های یهودی آن اختصاص دارد. اشپرنگر، در سال ۱۸۵۲، در مقاله‌ای با عنوان «واژگان دخیل قرآن»، به ریشه‌یابی واژه‌های غیر عربی در قرآن، به منظور اثبات تأثیر منابع خارجی در تدوین قرآن پرداخت. (Qoran, pp. 109-11 A sprenger) در سالهای پایانی سده‌ی نوزدهم، به محقق‌ی از چک، به نام رودلف دوورژاک -Rudolf Dvorak- (۱۸۶۰-۱۹۲۰) برمی‌خوریم. او را پایه‌گذار خاورشناسی در کشور چک معرفی کرده‌اند. او نیز در دو نوشته‌ی خود، به نامهای «پیوستی در موضوع لغات بیگانه در قرآن» و «درباره‌ی لغات بیگانه در قرآن» دیدگاه‌های اشپرنگر را پی می‌گیرد. آلفونس مینگانا -A. Mingana- نیز در مقاله‌ی «تأثیر زبان سریانی بر سبک قرآن»، می‌نویسد: «اگر برای مجموع واژه‌های بیگانه در قرآن عدد ۱۰۰ را فرض کنیم، پنج در صد حبشی، ده درصد عبری، ده درصد یونانی - رومی، پنج درصد فارسی و حدود هفتاد درصد سریانی - آرامی است.» (A mingana, pp. 174-175).

با آغاز قرن بیستم، فعالیت خاورشناسان در این حوزه، شدت گرفت و توجه شمار

بیشتری از آنان را به خود جلب کرد. یکی از مهمترین مباحث مورد توجه خاورشناسان که از اواخر سده‌ی نوزده میلادی آغاز و تا چند دهه بعد در قرن بیستم میلادی نیز ادامه یافت، پژوهش در جنبه‌های زبان‌شناختی متن قرآن بود. بیشتر پژوهش‌های قرآنی در نیمه اول قرن بیستم، در پی کشف ریشه‌های زبانی واژه‌های قرآن و پیگیری سابقه‌ی آنها در ادیان گذشته متمرکز بود. این رویکرد نسبت به پژوهش‌های گذشته در قرن نوزدهم، تغییری را نشان می‌داد. اکنون، به جای طرح ادعای مستقیم اقتباس متن قرآن از منابع گذشته، تلاش محققان در پیدا کردن ارتباط و پیوند اصطلاحات قرآنی، داستانها، احکام شرعی و مطالب اعتقادی چون معاد با متون و مطالب مشابه در سنت و منابع یهودی - مسیحی و مقایسه آنها با هم صورت می‌گرفت. همانگونه که دیدیم کسانی چون گایگر، اشپرنگر و نولدکه و هرشفلد به تأثیرگذاری منابع یهودیت و مسیحیت بر قرآن پرداخته بودند؛ اما در آثار آنان، به طور مستقل، کاری در زمینه ردیابی نمادهای مسیحی و یهودی در قرآن انجام نشده بود.

در ۱۹۰۷ ایزرئیل شاپیرو (Israel Shapiro) کتاب "بازگویی‌های تورات در بخش‌های قرآن" را نوشت. سال ۱۹۲۲، پژوهش‌گری آلمانی به نام ویلهلم رودلف Wilhelm Rudolph- کتاب «وابستگی قرآن به دین یهود و نصاری» را نوشت. در سال ۱۹۲۵، یوزف هوروویتس Joseph Horowitz- (۱۸۷۴-۱۹۳۱) پژوهشی با عنوان "نامهای یهودی و مشتقات آن در قرآن" را در مجله سالانه کالج عبری منتشر کرد. در همان سال، کتابی تحت عنوان "داستانهای کتاب مقدس در قرآن" توسط محقق آلمانی دیگری به نام هاینریش اشپایر Heinrich Speyer- نوشته شد. دکتر ولید صالح استاد و پژوهشگر قرآنی در دانشگاه تورنتو، درباره اشپایر می‌نویسد: "اشپایر همواره در پی نشان دادن مطابقتها و عدم مطابقتها قرآن با انجیل یا دیگر منابع یهودی یا مسیحی بوده است." (Walid A. Saleh, p266).

در ادامه‌ی این تک‌نگاری‌ها درباره‌ی منابع قرآن، خاورشناس اسکاتلندی، واکر - Walker، در سال ۱۹۳۱ کتاب «شخصیتهای انجیل در قرآن» را نگاشت. دو سال پس از واکر، دیوید سیدرسکی (D. Siderskey)، محقق فرانسوی، در کتاب "اصول اسطوره‌های اسلامی در قرآن و سیره‌ی پیامبران" با اشاره به برخی قصص قرآنی، چون داستان حضرت آدم، ابراهیم، یوسف، موسی، عیسی، داود و سلیمان علیهم السلام، آنها را برگرفته از منابع قدیمی یهودی مثل کتاب آگادا (ḥagadah) و انجیل‌های مختلف مسیحی می‌داند.

در سالهای ابتدایی قرن بیستم میلادی، ویلیام کلتر تیزدال - William St. Clair - Tisdall (۱۸۵۹-۱۹۲۸) تاریخدان و زبان‌شناس انگلیسی، اثر معروف خود را با عنوان «منابع اصلی قرآن» منتشر می‌سازد که تا مدتها پس از وی، یکی از نوشته‌های مورد اعتنا در موضوع منابع قرآن بود و محققان بسیاری به کتاب او ارجاع می‌دادند. تیزدال مدتی را به عنوان دبیر جمعیت میسیونری کلیسای انگلیس، در اصفهان گذراند. قبل از نگارش این کتاب، در سال ۱۹۰۰ میلادی، کتاب «منابع اسلام» را نوشت. این کتاب به نوعی چکیده کتاب «منابع اصلی قرآن» بود. می‌توان گفت که کتاب تیزدال، پس از اثر گایگر، مفصل‌ترین اثری است که به طور گسترده به بحث منابع قرآن پرداخته و منابع متعددی را مدعی شده است. او در کتابش، به ذکر مصادیق مختلف در هر بخش پرداخته و البته در مواردی، مانند بخش چهارم کتاب، همانگونه که خود در پیشگفتار کتاب اشاره کرده، از دیدگاه‌های گایگرا استفاده کرده است. (William St. Clair Tisdall) این کتاب در شش بخش تدوین شده است. پس از پیشگفتار، در بخش اول، تیزدال به اعتقاد مسلمانان درباره‌ی قرآن اشاره کرده و با طرح شبهاتی در مورد نگارش و تدوین قرآن، اولین قدم را در تلاش برای اثبات غیر الهی بودن قرآن برمی‌دارد. در بخش دوم، به تأثیر اعتقادات و آداب اعراب در قرآن پرداخته شده است. بخش سوم کتاب، در مورد تاثیر عقائد صابئین و اعتقادات یهود بر قرآن است. بخش چهارم به بررسی ریشه‌های مسیحیت و انجیل‌های مسیحی در قرآن می‌پردازد و بخش بعدی، در مورد عناصر موجود از فرهنگ زرتشتی در قرآن است. بخش پایانی و ششم کتاب نیز به حنفاء و تأثیر آنان در اسلام پرداخته است.

پس از انتشار کتاب تیزدال، دو تن از نویسندگان مسلمان به نامهای «مولوی محمد علی» از پاکستان، با نوشتن کتاب «خاستگاه الهی قرآن کریم» و «امام فخرالاسلام» در کتاب «بیان الحق و الصدق المطلق»، کتاب او را نقد کردند. تیزدال نیز در جواب این نقدها، در ۱۹۱۲، کتاب «کلامی با عقلاء؛ دفاعی مختصر از منابع اسلام» را منتشر کرد و در آن، ضمن اشاره به نظریات این دو منتقد، به ردیابی برخی لغات غیرعربی در قرآن برای اثبات نظریه خود پرداخت.

پس از تیزدال در ۱۹۳۳، چارلز کالتر تری (Charles C. Torrey)، کتاب «بنیان یهودی اسلام» را منتشر کرد. این کتاب حاوی پنج سخنرانی تری است که در سال ۱۹۳۱ ایراد کرده بود. موضوعات این سخنرانیها شامل بررسی حضور یهود در جزیره

العرب، ظهور اسلام، الله و اسلام در تاریخ قدیم، داستانهای قرآن و شریعت پیامبر است. تازی در پیشگفتار، هدف خود را نگاهی نو به اسلام و کتاب حیرت‌آور و جالب آن، قرآن، ذکر می‌کند. او با اشاره به مهاجرت وسیع یهودیان در قرن ششم میلادی از مناطقی چون فلسطین به جزیره العرب و غیر قابل قبول دانستن امی بودن پیامبر، در مورد نظریه رایج دیگر در این حوزه، عقیده جالب توجهی دارد. وی می‌گوید: "نظریه‌ای که مسیحیت را اساس اسلام می‌داند، نزدیک به نیم قرن است که مطرح است. اکنون این نظریه به طور کامل مردود شده است." (Charles C. Torrey 2) بایستی توجه داشت که دامنه‌ی نظریه‌ی تازی، از جهتی فراگیرتر از برخی دیگر از خاورشناسان است. او اسلام را دارای بنیانی یهودی می‌داند و از این رهگذر، قرآن را نیز بالطبع متأثر از یهودیت می‌داند. او در این موضوع، حتی تندتر از نولدکه می‌رود؛ چه، او در برخی موارد، تأثیر عقائد مسیحیت را در قرآن معتقد بود. انگاره‌ی تازی، حتی مورد تردید محققان غربی نیز قرار گرفته است. تحلیلگر مجله‌ی «انجمن سلطنتی آسیایی بریتانیا و ایرلند» در بررسی کتاب تازی می‌نویسد: "من درباره‌ی تأکید نویسنده بر تأثیر یهودیت بی‌مناکم. ممکن است کسی عبارتی چون «ریشه‌های یهودی قرآن» را مطرح کند؛ همان چیزی که در نهایت مورد نظر نویسنده است؛ اما اساس و بنیان اسلام، چیزی فراتر از یهودیت است." (Guillaume, p207).

در دهه‌ی سوم از سده‌ی بیستم میلادی، به یکی از تأثیرگذارترین متون غربی در این حوزه، یعنی کتاب «خاستگاه اسلام در محیط مسیحی‌اش» برمی‌خوریم. نویسنده‌ی کتاب، ریچارد بل Richard- Bell- محقق و عرب‌شناس اسکاتلندی است. کتاب، شامل هفت سخنرانی مکتوب است. در بخش اول و دوم کتاب، حضور کلیسای شرقی در جزیره العرب و تأثیر محیط مسیحی موجود بر اعراب بررسی شده است. بخش‌های سوم، چهارم و پنجم، به بررسی شخصیت و پیامبری حضرت محمد (ص) و شیوه تعامل و برخورد ایشان با مسیحیان می‌پردازد. بخش پایانی نیز به تأثیر مسیحیت در اسلام اختصاص دارد. بل، در بخش‌های مختلف کتاب به نظریه‌ی تأثیر مفاهیم موجود در فرهنگ مسیحی در افکار پیامبر و متن قرآن می‌پردازد و با ارائه‌ی مثالها و شواهدی از مفردات قرآنی و آداب اسلامی و مشابهت آنها با مسیحیت، آنها را برگرفته از مسیحیت می‌داند. بل در بخش سوم کتاب، با اشاره به شکل‌گیری مفاهیمی چون «روز جزا»، «بهشت» و «جهنم» و تحلیل معنایی واژه «قرآن»، چنین نتیجه می‌گیرد: "اما هیچ شکی

نمی‌تواند وجود داشته باشد و اکنون پذیرفته شده است که اینها (مفاهیم) متعلق به واژگان دینی هستند که مسیحیت به جزیره العرب شناسانده است. " (R. Bell, p. 90)

رژی بلاشر (Régis Blachère) (۱۸۷۳-۱۹۰۰) نیز به رغم رعایت اعتدال در نظریه‌پردازی‌هایش در مورد قرآن، در برخی از آثارش، ادعای متأثر بودن قرآن از منابع مسیحی را مورد تأیید قرار داده است. به طور مثال او در جایی گفته است که سور مکی، متأثر از برخی متون غیر رسمی مسیحی، مانند انجیل عربی طفولیت بوده و پیامبر اسلام نیز با فقرای مسیحی ارتباط داشته است (نک: مناهج المستشرقین فی الدراسات العربیه الاسلامیه، ۳۱/۱).

یکی دیگر از نگارش‌های درازدامن در این زمینه، اثر سه جلدی «القرآن و الكتاب» به خامه اسقف مسیحی لبنانی، یوسف درّه حدّاد است که در آن، نویسنده، به دنبال یافتن مصادر توراتی برای قرآن است. او در جلد اول پس از بررسی تاریخ صدر اسلام و پی گیری رد پای یهودیت در جزیره العرب، با شواهد چندی که از آیات قرآن ذکر می‌کند، به زعم خود در تلاش است تا اقتباس قرآن از تورات را ثابت کند. صرف‌نظر از متون مورد استشهاد این نویسنده و ضعف‌های آن، باید اذعان کرد که رویکرد کاملاً جدیدی در نوشته‌های وی دیده می‌شود. اندیشه‌ی جدید او در این اثر، آن است که برای قرآن یک مصدر اولی و مصادر ثانوی فرض کرده است. وی می‌گوید: نخستین مصدر برای قرآن، خداوند است (الحداد، ۱۷۳) که مبدأ هر چیزی به شمار می‌رود و این، عقیده ایمانی مسلمانان نیز هست و کلام و جدالی در آن نیست؛ اما این عقیده، مانع از بحث از مصادر ثانویه درباره قرآن نمی‌شود؛ مصادری که پیامبر به سبب حضورش در آن محیط خاص، از راه‌های گوناگون تحت تأثیر آن‌ها بوده است. (همو) حداد، همچنین با استناد به برخی آیات قرآنی، در پی این نتیجه‌گیری است که قرآن، ترجمه‌ی برخی از آیات تورات و دیگر کتب آسمانی است و اسلام، در حقیقت، مخلوطی از توحید و شریعت توراتی، معاد انجیلی، عقائد حنفاء و رسوبات عقاید مشرکین و قومیت‌گرایی عربی است (نک: زمانی، ۱۵۷).

یکی دیگر از آثار منتشر شده در این سالها، کتاب "یهودیت در اسلام، سابقه‌ی انجیلی و تلمودی قرآن" نوشته ابراهام ایزاک کاتش - I. Katsh - (۱۹۰۶-۱۹۹۸) است. نویسنده، در ضمن مباحث کتاب، به بررسی مفاهیم موجود در تفاسیر یهودی که در سوره‌های بقره و آل عمران آمده، می‌پردازد. به عنوان نمونه، کاتش درباره‌ی یکی از

صفات خداوند، می‌گوید: "بسیار جالب است که قرآن، خدا را «صلح بخش» [نویسنده به کلمه قرآنی مورد منظورش، اشاره نکرده، اما ممکن است منظور وی، واژه‌ی «سلام» باشد]. می‌خواند که دقیقاً برابر مفهومی است که تفاسیر تورات ذکر کرده‌اند، که خدا «صلح» است." (Abraham.I.Katsh)

همچنین در این دهه، به چهره‌ای مشهور در مطالعات اسلامی بر می‌خوریم که بر خلاف طیف وسیعی از محققان غربی که قائل به غیر آسمانی بودن قرآن بودند، در این موضوع به گونه‌ای دیگر می‌اندیشد. ویلیام مونتگمری وات (William Montgomery Watt) (۱۹۰۹-۲۰۰۶) که برخی او را آخرین خاورشناس نیز نامیده‌اند، معتقد بود، قرآن کتابی است که از طرف خداوند بر پیامبر الهام شده است و البته مانند انجیل، خالی از خطا و اشتباه نیست. بنابر این، مونتگمری رأی همکیشان و اسلاف خود را قبول ندارد و در استدلال خود، در اصلاح عبارات استاد خود، ریچارد بل، می‌نویسد: "من بر آنم که تحقیق سالم حکم می‌کند که ما نباید از قرآن به عنوان فرآورده ذهن و ضمیر حضرت محمد [ص] سخن بگوییم. بنابراین، من، همه‌ی عبارات و تعبیراتی را که به تصریح یا تلویح می‌رسانده است که حضرت محمد [ص] مؤلف قرآن بوده است، همچنین آنهایی را که از منابع او و از عوامل مؤثر بر او سخن می‌گفته است، تغییر داده یا حذف کرده‌ام." (مونتگمری، بازنگاری درآمدی بر تاریخ قرآن ریچارد بل، ۱۸-۱۹) وی می‌گوید: «تقریباً از چهل سال پیش تاکنون در تمام نوشته‌هایم، درباره‌ی حضرت محمد، همواره این نظر را ابراز کرده‌ام که محمد در این گفته که قرآن تصنیف او نبوده بلکه از بالا به او وحی شده، صداقت داشته است. از سال ۱۹۵۳ میلادی تاکنون مدافع این نظر هستم که قرآن فعل الهی است که از طریق شخصیت محمد عرضه شده است (مونتگمری، برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان، ۴۷).

در دهه‌های پایانی قرن بیستم، شاهد ظهور نظریاتی ابداعی در باب اصل و خاستگاه قرآن هستیم که دیدگاه‌های قبلی و کلاسیک در این زمینه را زیر سؤال می‌برد. نخستین نظریه از این دست، در سال ۱۹۷۴ توسط گونتر لولینگ (Gunter Luling) مطرح شد. او در کتاب "درباره‌ی قرآن اصلی؛ اقدامات اولیه در بازسازی سرودهای شعری قبل از اسلام"، نظریه خود را شرح می‌دهد. این کتاب، تکمیل رساله‌ی دکترای اوست که تحت عنوان "بررسی انتقادی - تفسیری از متن قرآن" در سال ۱۹۷۰ تدوین شده بود. بر مبنای ایده‌ی او، متن قرآن، شامل سطوح مختلفی است که چندین بار در معرض کاهش قرار گرفته است. او سطح پایه‌ی قرآن را اصالتاً دارای منشأ مسیحی

می‌داند که در قالب سرودهای مذهبی مسیحی خوانده می‌شده و در اصطلاح لولینگ، «قرآن اصلی» خوانده می‌شود. این سطح پایه، حاوی پیام مأموریت یهودی - مسیحی محمد (ص) بوده است. این سطح، بعدها در فرایندی کاهشی و به منظور تطبیق با عقاید اسلامی، تغییر کرده است. سطح دیگر، یا در اصطلاح لولینگ «سطح یک وجهی»، از اول، منشأیی اسلامی داشته و با جاگذاری در جاهای لازم متن، به تغییر معنای سطح دو وجهی به سوی آراء اسلامی انجامیده است (هفت آسمان، ۳۸/ ۶۰-۶۱).

لولینگ، برای اثبات نظریه‌ی خود، به ارائه‌ی متن فرضی قرآن اصلی یا همان سطح دو وجهی قرآن پرداخته و در این راه، از تمام ذوق و ابتکار خود بهره برده است؛ اما این کار وی مستلزم تغییر تلفظ متن، عناصر صامت و ترتیب واژگان و حتی تغییر کل واژگان بوده است. این کار البته گرچه بسیار مبتکرانه صورت گرفته، اما مورد اعتراض برخی از محققان غربی قرار گرفته است.

جرالد هاوتینگ (Gerald R. Hawting)، اسلام شناس انگلیسی، خطر تغییر دادن متن برای اثبات یک نظریه را اینگونه تحلیل می‌کند: "به نظر من، این پیشنهاد اساساً بعید است و از این رو راهی برای نظارت یا بررسی «قرآن اصلی» وجود ندارد. اینکه این کتاب، برای سازگاری با پیش فرض های پژوهشی یک نفر بازسازی شده، خطرناک است." (Hawting , 27)

نام آشنای دیگر در حوزه‌ی مطالعات اسلامی و تبلیغی ضد اسلام، ابن وراق (Ibn Warraq) است. ابن وراق نامی مستعار است. او متولد ۱۹۴۶، سکولاریستی پاکستانی الاصل است که با تأسیس "انستیتوی سکولار کردن دنیای اسلام" فعالیت‌های ضد اسلامی را سامان داده و در زمینه‌ی بحث منابع قرآن نیز اثری منتشر کرده است. پدرش در نوجوانی، او را برای ادامه‌ی تحصیل، به انگلستان فرستاد. او فارغ التحصیل دانشگاه ادینبورگ اسکاتلند در رشته‌ی فلسفه است و عربی را نیز تحت نظر مونتگمری وات، مستشرق معروف انگلیسی، خوانده است. در سال ۱۹۸۲ به فرانسه رفت و پس از جریان سلمان رشدی، اولین اثر خود را تحت عنوان "چرا مسلمان نیستیم؟" در یک مجله‌ی آمریکایی منتشر کرد. او تاکنون هفت کتاب منتشر کرده که تمام آنها بر ضد اسلام و قرآن است. اثر دیگر او که مقالات جمع آوری شده از خاورشناسان بزرگ غربی در مورد قرآن است، "خاستگاه قرآن، کتاب مقدس اسلام" نام دارد. کتاب در چهار فصل تدوین شده است. در بخش اول، علاوه بر مقدمه‌ی ابن وراق، مقاله «قرآن»، نوشته تئودور

نولدکه - که در دائرة المعارف بریتانیکا درج شده - آمده است. بخش دوم، در جمع قرآن و قرائت‌های گوناگون قرآن، فراهم آمده از مقالاتی از لئون کاتیانی، آلفونس مینگانا، آرتور جفری و دیوید مارگلیوث است. در بخش سوم که درباره‌ی مصادر قرآن است، سه مقاله از قرآن پژوهان غربی آمده که موضوع مشابهت برخی مضامین قرآنی با عهدین و دیگر کتب مقدس را بررسی می‌کند. آبراهام گایگر، کلتر تیزدال و چارلز کالتر تازی از نام آورترین قرآن‌پژوهانی هستند که در این باره مطالبی منتشر کرده‌اند. در این فصل، سه مقاله از این افراد آمده است که برخی از آنها برگرفته از کتاب‌های آنهاست. بخش چهارم، تنها حاوی یک مقاله در بررسی رویکرد جدیدی است که جان ونزبرو (John Wansbrough) در کتاب "مطالعات قرآنی" برای پژوهش‌های قرآنی پیشنهاد کرده است. آخرین کتاب ابن وراق، تحت عنوان "کدام قرآن؟ قرائت، نسخ خطی و تأثیر شعر قبل از اسلام" در سال ۲۰۰۷ منتشر شده است. آنگیلیکا نیورت (Angelika Neuwirt) درباره‌ی ابن وراق می‌گوید: "ابن وراق در این زمینه تخصصی ندارد؛ ولی از لحاظ عاطفی، خود را متعهد می‌داند هرچه را برضد قرآن است، جمع‌آوری کند!" (نک: هفت آسمان، ۲۸/۳۴).

اولین سال از قرن جدید، شاهد ظهور یکی از آخرین نظریات ارائه شده در مورد قرآن است که از طرف پژوهشگری آلمانی، به نام مستعار کریستوف لوکسنبرک (Christoph Luxenberg) ارائه شده است. او نظریه‌ی خود را در کتاب "قرائت سریانی - آرامی قرآن" در سال ۲۰۰۰ مطرح کرد. وی معتقد است برخی از عبارات مشخص از قرآن را نباید با توجه به معنای عربی لغات آن، بلکه با لحاظ معنی و مدلول سریانی - آرامی لغات، معنی کرد و فهمید. ریشه‌ی این نظریه، از این ادعای وی سرچشمه می‌گیرد که محمد (ص) مفاهیمی را که به شنوندگان عرب خود ارائه می‌داد، از گفتگو با یهودیان یا مسیحیان جزیره العرب یا مسیحیان سوریه در سفر به آنجا، آموخته بود. بنابراین، اگر لغتی در قرآن، در معنای عربی آن غامض یا نامفهوم است، باید به سراغ ریشه‌های سریانی - آرامی آن رفت. او همچنین، بخشی از قرآن را برگرفته از متون مقدس مسیحی می‌داند که در کلیساهای سوریه در مراسم مذهبی مسیحیان خوانده می‌شده است.

(<http://chiesa.espresso.repubblica.it/articolo/7025?eng=y> Alfred Hackensberger:)

نظریه‌ی جدید لوکسنبرک، در غرب، با برخی واکنشها نیز مواجه شده است. خانم نیورت که از ژانویه ۲۰۰۷، با همکاری همکارانش در پروژه‌ای قرآنی در دانشگاه برلین

کار می‌کنند که دو رکن، شامل مستندسازی متن قرآن و مقایسه‌ی برخی از سوره‌های قرآن، با نظائر آن در کتب مقدس دارد، درباره‌ی لوکسنبرک و طرز فکر وی می‌گوید: "متأسفانه در کنار این جریان، جریان تندروی وجود دارد که به نظرش، قرآن، نه در دوره متأخر، که قبل از اسلام شکل گرفته است. طرح این دیدگاه برای من خجالت‌آور است. به نظر وی [لوکسنبرک]، قرآن عبارت است از کپی برداری یا ترجمه‌ای از نصوص قدیمی (از سریانی به عربی). در سال ۲۰۰۰، کتاب وی تحت عنوان، «قرائت آرامی - سریانی از قرآن» منتشر شد که هیچ کس به آن توجه نکرد. اما پس از حوادث یازده سپتامبر، این کتاب مورد اقبال قرار گرفت و به مرجع نوشته‌هایی چون مجله نیوزویک تبدیل شد." (نک: هفت آسمان، ۲۸/۳۴).

یکی از آخرین کتب منتشره در این موضوع، سلسله مقالاتی درباره‌ی قرآن، از محققان غربی است که توسط "گابریل رینولدز" (Gabriel Said Reynolds) تحت عنوان "زمینه‌ی تاریخی قرآن" جمع‌آوری شده است. کتاب، سه بخش و ۲۸۹ صفحه دارد و شامل دوازده مقاله، از جمله «آخرین پژوهش‌ها درباره‌ی تدوین قرآن» از گرهارت باوئرینگ (Gerhard Bowering)، «بازنگری درباره‌ی تألیف قرآن» از کلود گلیوت (Claude Gilliot)، «تأثیر عقیدتی مسیحیت در قرآن» از سمیر خلیل سمیر (Samir Khalil Samir)، و «زبان سریانی در قرآن؛ نظریات اسلامی» از اندرو ریپین (Andrew Rippin) است.

تجزیه و تحلیل آرای خاورشناسان درباره‌ی مصادر قرآن

با توجه به گزارش‌های قرآن از اتهامات مخالفان اسلام و نیز دیدگاه‌های دو سده‌ی اخیر خاورشناسان در مورد مصادر قرآن، می‌توان نکات زیر را مطرح کرد.

نکته‌ی اول: از آنجا که اتهام مصدریت برخی منابع بشری در زمان نزول قرآن نیز مطرح بوده و قرآن کریم، به صراحت، به گزارش آنها پرداخته و به آن پاسخ داده است، در چنین فضایی، اگر مخالفان شاهد صدقی برای گفتارشان داشتند، آن را آفتابی می‌کردند و یا اگر کسانی از یهود و نصارا یا شاعران معاصر پیامبر اسلام، خود یا کتب و آثارشان، مورد استفاده‌ی پیامبر در القای قالب و محتوای قرآن بود، نباید از اعلام آن دریغ می‌کردند. چطور ممکن است عالمان و آگاهانی از یهود و نصارا آموزه‌های دینشان را در اختیار حضرت محمد (ص) قرار دهند و یا شاعری غیر مسلمان، شاهد اقتباس ایشان از اشعارش باشد و آنگاه ایشان، با استفاده از آنها، دین جدیدی را سامان دهد و

در این دین جدید، مشروعیت دین یهود و مسیحیت و آیین شرک را به صراحت نفی کند و پیروان آنها را کافر به شمار آورد و با این وجود، آن معلمان فرضی، حاصل ذهن و زبان خویش یا تعالیم دینشان را سخاوتمندانه در اختیار ایشان قرار دهند و به عبارتی، در تخریب دین خود شرکت کنند و حتی از اعلام این واقعیت نیز خودداری کنند؟!

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که این اتهام، در زمان صدر اسلام، نتیجه‌ای را برای اتهام زندگان به بار نیاورد و تا قرن‌ها بعد، کسی چنین اتهامی را به قرآن وارد نساخت، تا این که در سده‌های اخیر، مبلغان مسیحی و مخالفان دین اسلام، آهنگ جدیدی را در این باره ساز کردند. وقفه‌ی طولانی بین مرحله‌ی نخست و مرحله‌ی اخیر این اتهام، خود نشانگر بی‌اساس بودن این اتهام می‌تواند باشد. در غیر این صورت، اتهام مزبور، توسط مخالفان، از همان ابتدا، پی‌گیری می‌شد.

از سوی دیگر، باید گفت که علیرغم تشابهات بسیار مابین قرآن و عهدین، در بسیاری از کلیات و جزئیات، اختلاف‌های اساسی وجود دارد. جهت‌گیریها و پیامهای نهفته در قرآن به ویژه در قصص قرآنی، تفاوت اصولی را بین قرآن و منابع قبل از خود نشان می‌دهد. علاوه بر این، وجود داستانهایی از پیامبران که در قرآن ذکر شده و در عهدین نیامده، دلیل دیگری بر ناصحیح بودن نظریه‌ی اقتباس قرآن از منابع پیش از خود است.

نکته‌ی دوم: از آنجا که تفکر غالب در مسیحیان در مورد ماهیت وحی، با آنچه مسلمانان در این باره می‌اندیشند، متفاوت است، بحث از مصادر یک کتاب موسوم به آسمانی، امری طبیعی می‌نماید. مسیحیان، برخلاف مسلمانان و یهودیان، وحی بر پیامبران را املا‌ی الهی نمی‌دانند؛ بلکه آن را الهامی از جانب روح القدس بر می‌شمارند. از این رو، چنین می‌اندیشند که عبارات و الفاظ کتب آسمانی، ساخته‌ی ذهن و زبان نویسندگان و پدید آورندگانشان است. همچنین قالب‌های محتوایی کتب آسمانی را متأثر از ذهن و روان مؤلف و فرهنگ زمانه می‌دانند. خلاصه‌ی کلام آن است که آنها می‌گویند که کتب مقدس، دارای دو مؤلف است: یکی الهی و دیگری بشری (نک: میشل، ۲۷؛ علم‌التفسیر، ۸۶، ۱۶۳). طبیعی است خاورشناسانی که دارای چنین ذهنیتی هستند، در مورد قرآن نیز به دنبال منابع و مصادر باشند. از این رو، دیدگاه‌های برخی از خاورشناسان، مبنی بر وام‌گیری پیامبر اسلام از برخی منابع پیش از خود، با الهی بودن رسالت ایشان و حتی با الهی بودن قرآن نیز سازگار است. در این تحلیل، پیامبر بسان خطیبی است که اطلاعات خود را از میراث مکتوب و فرهنگ شفاهی محیط و زمان خود می‌گیرد، اما با همین اندوخته‌هایی که دارد با اراده و الهام الهی سخن می‌گوید. یا

می‌توان به شاعری تشبیه کرد که با کمک گرفتن از ذوق شعری که اکتسابی نیست، اطلاعات خود را که اکتسابی بوده است، در قالب اشعاری ارائه می‌کند. به نظر می‌رسد که یوسف حدّاد و مونتگمری وات، الهی بودن قرآن را در همین قالب‌های بیان شده می‌دیده‌اند.

نکته‌ی سوم: مکتب فکری یا آیین مذهبی خاورشناسان، در دیدگاه‌های آنها تأثیر داشته است. به طور مثال، بدیهی است که نباید انتظار داشت که خاورشناس کمونیستی چون ماکسیم رودنسون، قرآن را پیامی الهی و وحیانی تلقی کند که خداوند به طور مستقیم یا با واسطه‌ی فرشته‌ای به نام جبرئیل بر قلب پیامبر اکرم (ص) نازل کرده است! او خود تصریح می‌کند که یک ملحد است و نمی‌تواند پیامی را به عنوان این که ریشه‌ای فرا انسانی دارد، بپذیرد (نک: شریعتی، ۲۸۰-۲۸۱).

در یک نگاه، می‌توان کسانی را که در این حوزه سخن گفته‌اند، در موارد زیر طبقه‌بندی کرد:

- ۱- کسانی که اساساً اعتقادی به خداوند، غیب و وحی و مانند آن ندارند، مانند ماکسیم رودنسون و برخی دیگر از خاورشناسان روسی؛
- ۲- کسانی که به خدا و غیب و وحی ایمان دارند، اما پیامبر اسلام را پیامبر حقیقی که مرتبط با غیب بوده است، نمی‌دانند مانند گایگر و نولدکه؛
- ۳- کسانی که وحیانی بودن قرآن را نیز قبول دارند، مانند مونتگمری و یوسف حداد. در این میان، بیشتر آثار سنتی خاورشناسان، بر پیش‌فرض بشری و غیرالهی بودن قرآن استوار است. تمامی تلاشها در حقیقت برای اثبات این فرض انجام پذیرفته است. فضای بدبینی و دشمنی نسبت به اسلام، در طول چند قرن گذشته در غرب، به طور خودآگاه یا ناخودآگاه، بر فعالیتهای علمی نیز بی‌تأثیر نبوده است. پروفیسور آنه ماری شیمل -Anne Marie Schimmel-، اسلام‌شناس برجسته‌ی آلمانی، در این خصوص چنین نظری دارد: "در غرب، هر کس در زمینه‌ی اسلام، به مطالعه و تحقیق می‌پردازد، با تصویرگری سنتی از محمد (ص) - آنچنانکه طی سده‌ها نفرت و دشمنی در جهان مسیحیت گسترش یافته است - خو می‌گیرد." (صمیمی، ۴۷۷) با این حال، باید گفت که خوشبختانه سیر تحول آرا در میان خاورشناسان، به سوی همگرایی با اندیشه‌ی اسلامی است.

نکته‌ی چهارم: برخی از زبان‌شناسان، بر وام‌گیری قرآن از واژه‌های بیگانه که عمدتاً

در فرهنگ و متون یهودیان و مسیحیان به کار رفته است، تأکید کرده و به این وسیله، قرآن را متأثر از متون پیش از خود دانسته‌اند. تعامل زبان‌ها با یکدیگر، نشان می‌دهد که ورود واژه‌های یک زبان به زبان دیگر، امری کاملاً طبیعی است و هیچ زبان زنده‌ای از این امر مستثنی نیست. پس از ورود واژه‌ها و عادی شدن آن، اهل زبان، حتی بدون توجه به این که ریشه‌ی برخی از واژه‌ها از زبان دیگر آمده، آنها را به کار می‌گیرند. بدیهی است که وحی قرآنی نیز از واژه‌هایی که در میان عرب شناخته شده بوده، استفاده کرده باشد. باید گفت که اکنون مباحث زبان‌شناختی قرآن، سعی بر برقراری ارتباط ما بین قرآن و حوزه‌های دینی پیرامون آن مانند یهودیت و مسیحیت دارد. مارکو شولر (Marco Scholler)، این تطور مباحث را چنین ترسیم می‌کند: "گرچه امروزه کمتر کسی مدعی است که اسلام در محیطی عمدتاً مسیحی تکوین یافته، یا مبانی آن اکثراً یهودی بوده باشد، ولی مسلماً پژوهش‌هایی که در اثبات این مدعا صورت گرفته‌اند، شواهد زیادی را از روابط واقعی میان ادیان توحیدی فراهم آورده‌اند. به علاوه، مطالعات انجام شده در نخستین دهه‌های قرن بیستم، توجهات را به انبوهی از روایات کتاب مقدس که در قرآن یافت می‌شود، جلب کردند و ذهن ما را نسبت به این امر حساس کردند که چگونه اطلاعات کتاب مقدس و ملحقات آن، تعدیل شده و به قرآن راه یافته‌است." (نک: هفت آسمان، ۵۱/۳۴) اما ادعاهای کسانی چون لولینگ و لوکسبرک که قرآن اصلی را حاوی عناصر وام گرفته از ادیان و فرهنگ‌های دیگر می‌دانند که در مراحل بعد، مسلمانان این عناصر را از قرآن اصلی پاک کرده‌اند، ادعاهای عجیبی می‌نماید که شایسته‌ی نقد علمی است. متأسفانه هنوز قرآن‌پژوهان مسلمان با مباحث زبان‌شناختی و زبان‌های سامی کمتر آشنایی دارند و از این رو، شاهد آثار در خوری در این باره نیستیم که این گونه ادعاهای گزاف را به نقد جدی بگیرد.

نتیجه

- ۱- آنچه گفته آمد، می‌توان بر موارد ذیل، به عنوان نتیجه، تأکید کرد.
 - ۱- ادعای وام‌گیری پیامبر از فرهنگ و ادیان دیگر، به خاورشناسان اختصاص ندارد. خود قرآن برخی از این ادعاها را گزارش کرده و به رد آنها می‌پردازد. قرآن آشکارا می‌گوید که کافران در این باره دچار پراکنده‌گویی شده‌اند.
 - ۲- خاورشناسان در سده‌های اخیر، در ضمن آثار قرآن‌پژوهی و یا به صورت مستقل، به این امر توجه ویژه نشان داده‌اند.

- ۳- تحولی که در طرح این مسأله در سده‌های اخیر، رخ داده، این است که این ادعاها از قالب جدل‌های بین ادیانی در آمده و قالبی آکادمیک به خود گرفته است. از این رو، مدعیان باید بتوانند ادعاهای خود را با روش‌های علمی معتبر عرضه کنند. نقد آثار خاورشناسان، توسط خودشان، از نتایج این رویکرد علمی به قرآن پژوهی در غرب است.
- ۴- در دهه‌های اخیر، رویکرد زبان‌شناختی در پژوهش‌های مربوط به مصادر قرآن، رویکردی غالب است.
- ۵- سیر تحول مبحث مصادر قرآن در پژوهش غربیان، همگرایی با دیدگاه‌های مسلمانان را در وحیانی بودن قرآن، حداقل در اصل و کلیت، نشان می‌دهد.
- ۶- ویلیام مونتگمری وات، روشن‌ترین نظریه را در این زمینه بیان کرده است و آرای او بیشترین همگرایی را با مسلمانان دارد.

فهرست منابع

۱. بدوی، عبدالرحمن، *دفاع از قرآن در برابر آرای خاورشناسان*، ترجمه سیدحسین سیدی، چاپ اول، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳.
۲. بل، ریچارد، *درآمدی بر تاریخ قرآن*، بازنگری و بازنگاری از ویلیام مونتگمری وات، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، قم، مرکز ترجمه قرآن به زبانهای خارجی، ۱۳۸۲.
۳. الحداد، یوسف درّه، *القرآن و الکتب*، اطوار الدعوة القرآنیة، بیروت، منشورات المكتبة البولسیه، ۱۹۸۲.
۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
۵. رضوان، عمر بن ابراهیم، *آراء المستشرقین حول القرآن الکریم*، ریاض، دار طیبیة، ۱۴۱۶ هـ ق.
۶. زمانی، محمدحسن، *قرآن و مستشرقان: نقد و بررسی آراء مستشرقان درباره‌ی قرآن*، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۵.
۷. سالم الحاج، ساسی، *الظاهرة الاسلامیة و اثرها فی الدراسات الاسلامیة*، لیبیا، دار الکتب الوطنیة، ۲۰۰۲.
۸. سی‌مارتین، "پیشینه مطالعات اسلامی در غرب"، *آینه پژوهش*، شماره ۵۴، بهمن و اسفند ۱۳۷۷.
۹. شاکر، محمد کاظم، *علوم قرآنی*، قم، انتشارات دانشگاه قم، ۱۳۸۷.
۱۰. الشرقاوی، عبدالله، *الاستشراق فی الفکر الاسلامی المعاصر*، دارالفکر العربی، قاهره، بی تا.
۱۱. شریعتی، سارا، "یادی از ماکسیم رودنسون"، *نامه‌ی انسان شناسی* (دوره اول، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۲).

۱۲. صغیر، محمدحسین، *دراسات قرآنية، المستشرقون و الدراسات القرآنية*، قم، مرکز النشر لمکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۳. صمیمی، مینو، محمد در اروپا، ترجمه عباس مهر پویا، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۲.
۱۴. طاش کبری زاده، احمد، *موسوعة مصطلحات مفتاح السادة و مصباح السيادة في موضوعات العلوم، بیروت، مکتبة لبنان ناشرون، ۱۹۹۸.*
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیرالقرآن*، تهران، ناصرخسرو، ۱۳۷۲.
۱۶. عدة من المؤلفین، *مناهج المستشرقین فی الدراسات العربیه الاسلامیه، المنظمة العربیة للتربية و الثقافة و العلوم، تونس، ۱۹۸۵.*
۱۷. عزیز، فهیم، *علم/التفسیر، دار الثقافة، قاهره، بی تا.*
۱۸. قمی، محمد بن محمدرضا، *کنزالدقائق وبحرالغرائب*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۱۹. مارکوشولر، پژوهش‌های قرآنی پس از دوره روشنگری در غرب، ترجمه سیدعلی آقایی، هفت آسمان، شماره ۳۸.
۲۰. مقدادی، فؤاد کاظم، *الاسلام و شبهات المستشرقین*، قم، مجمع العالمی لاهل البيت علیهم، الطبعة الاولى، ۱۴۱۶ ه.ق.
۲۱. موسوعة الأديان المیسرة، جمعی از نویسندگان، *دارالنفائس، بیروت، چاپ اول، ۲۰۰۱.*
۲۲. مونتگمری، ویلیام وات، برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان، ترجمه محمد حسین آریا، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳.
۲۳. میشل، توماس، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۱.
۲۴. نولدکه، تنودور، *تاریخ القرآن، الطبعة الثانی، قاهره، مکتبه و دار نشر دیتريش، ۱۹۱۹.*
۲۵. نیبورت، آنجلیکا، *قرآن پژوهی در غرب، مجله هفت آسمان، تابستان ۱۳۸۶، ش ۳۴.*
26. A Sprenger, Foreign words occurring in the Qoran, *Journal of the Asiatic Society of Bengal* 21 (1852)
27. A. Mingana, .Syriac Influence on the Style of the Koran, in Ibn Warraq , ed. *What the Koran Really Says* .Amherst: Prometheus Books, 2002.
28. Walid A. Saleh, *King Saul(Talut)in the Qura'n and Post- Quranic Literature*, Edited by Carl S. Ehrlich & Marsha C. White, Mohr Siebeck Tubingen, Germany, 2006.
29. William St. Clair Tisdall. *The Original Sources of the Qur'an*, Society For Promoting christian Knowledge. London, 1905.
30. Charle C. Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, Jewish Institute of Reigion Press, New York : 1933.

31. R. Bell, "*The origin of Islam in its Christian environment*" *The Gunning Lectures*. Edinburgh University Press, 1925.
32. Norman A. Stillman, *The story of Qain and Abel in the Qur'an and the muslim commentators*, Journal of Semitic Studies, 1974.
33. Abraham. I. Katsh, *Judaism and Islam, Biblical and Talmudic backgrounds of the Qur'an*, New York Univ. Press, 1954.
34. Guillaume A, *Book Review*, Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain & Ireland, January 1935.
35. Hawting G. R, *Review of Die Wiederentdeckung des Propheten Muhammad*, Journal of Semitic Studies. Oxford Journals. 27, 1982.
36. <http://chiesa.espresso.repubblica.it/articolo/7025?eng=y>

